

وقتی که جمال مبارک در بغداد بودند میرزا محیط مشهور شیخی آمد به دارالسلام یعنی بعنوان زیارت کاظمین کیوان میرزا پسر رضا قلی میرزا نوّه فرمانفرما پسر فتحعلی شاه آنجا بود این کیوان میرزا بحضور مبارک مشرف میشد میرزا محیط رفت نزد او و گفت برو بحضور مبارک عرض کن من میل دارم مشرف شوم لکن بشرط اینکه هیچ کس خبردار نشود جز تو کسی نداند حتی نفوسی که در اطراف مبارک هستند از خدّام و غیر خدّام و منشیان نباید بدانند باید تو بدانی فقط و میخواهم نصف شب مشرف شوم شبی از کاظمین می‌آیم به بغداد در خانه تو و نصف شب با تو میرویم مشرف میشویم باین شروط کیوان میرزا آمد حضور مبارک عرض کرد که میرزا محیط میخواهد باین شروط بحضور مبارک مشرف شود فرمودند به میرزا محیط بگو که من در سفر کردستان غزلی گفته‌ام از جمله ابیات آن غزل این است

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

کیوان میرزا رفت باو گفت نیامد روز ثانی سوار شد رفت به کربلا روز سوم تب کرد روز هفتم مرد میان این جواب مبارک و مردن میرزا محیط یک هفته طول کشید

بعد از میرزا محیط سیّد محمد برادر میرزا علی نقی مجتهد مشهور در کربلا از مشاهیر مجتهدین بود از کربلا آمد به بغداد رفت در خانه حاجی جعفر دولت‌آبادی منزل کرد حاجی جعفر و حاجی خلیل دولت‌آبادی دو برادر بودند از مشاهیر تجّار بغداد ولکن نهایت عداوت و بغضا را داشتند میرزا حسن ملقّب به گل گلاب از احباب بود برادر حاجی عبدالمجید مرحوم مشهور باین امر بود لکن با جمیع خلق معاشر بود و اگر کسی با او معاشر میشد متّهم باین اسم نمیگردید خلاصه این سیّد محمد مجتهد طباطبائی میرزا حسن گل گلاب را دید گفت میخواهم بحضور مبارک مشرف شوم ولی هیچ کس نمیخواهم بدانند جز من و تو یعنی اغیار خبر نگیرند نصف شب من و تو میرویم بحضور مبارک مشرف میشویم لکن این شرط را ذکر نکرد که حتی ملازمان و منشیان آستان مقدّس خبر نگیرند گفت فقط اغیار مطّلع نشوند میرزا حسن آمد بحضور مبارک عرض کرد فرمودند بسیار خوب بعد از مغرب تا صبح هر وقت بیاید خوش آمده است باری در خانه حاجی جعفر دولت‌آبادی شام خورد بعد از شام گفت من یک جائی میخواهم بروم شب‌نشینی میروم و برمیگردم سؤال کردند کجا گفت یک جائی آمد آن شب با میرزا حسن گل گلاب بحضور مبارک مشرف شد سؤالاتی کرد شفاهاً جواب شافی و کافی شنید و اقرار و اعتراف کرد که این دلائل حجّت بالغه است ابداً محلّ توقّف نمانده است تا سحر در حضور مبارک بود و سؤال میکرد و جواب می‌شنید بعد از نصف شب مرخص شد چون مراجعت بخانه نمود دید حاجی جعفر با برادرش حاجی خلیل هنوز منتظر نشسته‌اند زیرا سیّد محمد طباطبائی بسیار مجتهد محترمی بود گفتند آقا شما تا بحال کجا بودید ما نخواستیم و منتظر ورود شما بودیم گفت حقیقتش این است وقتی که من میرفتم از شما مکتوم میداشتم ولی حالا تکلیف من این است که بر شما آشکار کنم من رفتم حضور جمال مبارک تا گفت من رفتم حضور جمال مبارک حضرات استیحاّش کردند گفتند آقا شما هم گفت بله گفت حضرات پیش از اینکه بساحت مبارک مشرف شوم انواع روایات می‌شنیدم ولی چون مشرف شدم دیدم جمیع آن روایات دروغ است مختصر این است بشما میگویم که هر سؤالی داشتم اظهار کرده جوابهای واضح لامع شنیدم ولی تحقیقات من از برای خودم مثمر ثمر است شما هم باید خود تحقیق کنید عقاید من از برای شما میزان نمی‌شود ولی همین قدر میگویم واجب دینی

است که بروید تحقیق کنید حضرات بسیار استیحا ش کردند لهذا آقا سید محمد صبح از خانه آنها بیرون آمد و رفت به کاظمین علیهما السلام و از آنجا رفت به کربلا و از آنجا به نجف در نجف رفت در مجلس درس شیخ مرتضی مرحوم شیخ مرتضی قاعده اش این بود که سادات را محترم میداشت لهذا آقا سید محمد را بالای دست خودش نشانید بعد از تعارفات رسمیّه آقا سید محمد گفت جناب شیخ عرضی داشتم گفت بفرمائید گفت من رفتم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا به بغداد رفتم و بحضور ایشان رسیدم طلاب که حاضر بودند بگفتا زبان بملامت آقا سید محمد گشودند که شما هم آقا نیز بایی شده اید شیخ مرتضی تغییر کرد گفت حضرات چرا این طور بهیجان آمدید و چرا اعتراض میکنید اولاً اینکه شماها رفته اید آنجا تحقیق کرده اید تجسّس نموده اید گفتند خیر جواب داد در صورتی که تحقیق و تجسّس نکرده اید چگونه استیحا ش و انکار و استکبار مینمائید با وجودی که دنیا بر شما لازم است که اول تحقیق کنید و بعد تصدیق و یا تکذیب نمائید و ثانیاً از کجا فهمیدید که جناب آقا سید محمد آنجا رفته و بایی شده است بعد به آقا سید محمد توجّه نمود و گفت هر چه میخواستید بفرمائید بفرمائید آقا سید محمد گفت جناب شیخ من هنوز یک کلمه نگفته این طور بر من تهاشی کردند وای وقتی که من حجّت بدارم وقتی دیگر تنها خدمت شما میرسم و عرض میکنم آنچه شیخ مرتضی اصرار کرد نگفت خلاصه آقا سید محمد در هر جایی نشست کسانی را که میدید فی الحقیقه حقیقت جو هستند از برایشان این تفصیل را ذکر میکرد باری بعد از خروج از حضور مبارک آقا میرزا حسن گل گلاب از او سؤال نمود که جناب مجتهد چطور دیدید گفت اینجا محلّ حرف نیست آنچه دیدم بر خلاف آنچه می شنیدم بود پرسید چه می شنیدید چه میدانستید گفت چنین بما میگفتند که حتّی در اطاق مبارک یک گوشه اش خم شراب است گوشه دیگر بنگ است گوشه دیگر چرس می کشند گوشه دیگر تریاک می کشند لکن واجب ذمّه خود میدانستم که بیایم تحقیق کنم ولی آمدم دیدم اینجا یک بساط تقدیسی است که ملأ اعلی غبطه آن را میخورند بهر طرف نظر انداختم همه اش آثار علم و فضل و کمال و تنزیه و تقدیس بود حیران ماندم که مسموعات چنان و حقیقت چنین

مرحوم شیخ ابدأ تعرّض باین امر نکرد و کلمهئی ضدّ این امر بر زبان نراند همیشه میگفت من باید تحقیق و تجسّس کنم هنوز نکرده ام هر کس باید بنفسه برود تجسّس بکند باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در مجلس شیخ مرتضی سبب انتباه آقا میرزا علی تقی سمنانی شد و او بتجسّس افتاد از نجف مخصوص برخاست و به بغداد آمد از جمله تلامذه مرحوم شیخ مرتضی بود محلّ اعتماد او بود در بغداد بحضور مبارک مشرّف شد مؤمن و موقن و ثابت و مستقیم شد هر شبههئی داشت عرض کرد و جواب شنید مراجعت به نجف کرد و یکسر بمنزل شیخ مرتضی رفت در آن وقت شیخ مرتضی مقتدای پنجاه ملیون شیعیان بود از قضای اتّفاقیه شیخ ناخوش بود در بستر خوابیده بود چشم شیخ آن اواخر ضعیف شده بود از میرزا علی اصغر مجتهد سؤال کرد که این شخص کی است

ما طیبیان و شاگردان حقّ

بحر قلزم دید ما را فانفلق

شیخ مرتضی مرحوم بجهت مطایبه گفت پس خوب بود نبض مرا میدید میرزا علی تقی گفت

آن طیبیان طبیعت دیگرند

که بدل از راه نبضی پی برند

ما طیبیان فؤادیم و مقال

بعد اظهار کرد جناب شیخ من رفتم به بغداد و بحضور ایشان مشرّف شدم و حجّت بر من بالغ شد و بشما عرض میکنم که واجب است بر شما فوراً تحقیق این امر را بکنید شیخ در جواب گفت بله من خیلی آرزو دارم که مدّتی در توحید

کار کنم ولکن هنوز مجال نیافته‌ام انشاءالله فرصت خواهم یافت و در توحید کار خواهم کرد میرزا علی تقی از طریق مزاح گفت جناب شیخ پس معلوم است هنوز در توحید کار نکرده‌اید اطلاعی ندارید از این مطایبه خیلی خندیدند باری شیخ مرتضی در آن ناخوشی فوت شد خدا رحمتش کند بسیار شخص بانصافی بود مرکزش مهم بود چنین نفسی و در چنین مرکز مهمی و این قدر بانصاف خیلی نادر است

این سند از www.bahai.org/fa/legal کتابخانه دیجیتال دایرود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۳، ساعت ۱۰:۰۰ بعد از ظهر